

۳
فصل سوم

ایران من

درس ششم: ای وطن

درس هفتم: درس آزاد (فرهنگ بومی ۱)

درس هشتم: دریاقلی



ای سلام، ای سرودم
ای نگهبان وجودم
ای غم تو، شادی ام تو
مایه‌ی آزادی ام تو ...
ای وطن!



ای دلیل زنده بودن
ای سرودی صادقانه
ای دلیل زنده ماندن
جان پناهی جاودانه ...
ای وطن!



همچو رویش در بهاران
همچو جان در هر بدن
مثل بوی عطر گل‌ها
مثل سبزی چمن ...
ای وطن!

ای وطن

درس ششم



مثل راز شعر حافظ
مثل آواز قناری
همچو یاد خوشترین ها
همچو باران بهاری ...
ای وطن!



مثل غم در مرگ مادر
مثل کوه غصه‌هایی
مثل سربازان عاشق
قهرمان قصه‌هایی ...
ای وطن!



همچو آواز بلندی
از بلندی‌های پاک
باغزوری، باگذشتی
با وفایی همچو خاک ...
ای وطن!
ای وطن!
ای وطن!

درک مطلب

۱ شاعر در این شعر، «وطن» را به چه چیزهایی مانند کرده است؟

۲ وطن چگونه می‌تواند نگهبان وجود ما باشد؟

۳ شما وطن را به چه چیزهایی مانند می‌کنید؟

۴

دانش زبانی

به این عبارات توجه کنید:

■ ای وطن! ■ خدایا! ■ یارب!

برای خطاب کردن و گفت‌وگو با کسی از نشانه‌های ندا (ای، یا، ا) استفاده می‌کنیم.

کلمه‌ای که هر یک از این نشانه‌ها را داشته باشد، **منادا** نامیده می‌شود. گاهی منادا بدون نشانه می‌آید؛

مانند وطن، جاودان باشی و سرفراز.

گوش کن و بگو

قصه‌ی «**حماسه‌ی هُرمُز**» را با دقت گوش دهید و سپس درباره‌ی پرسش‌های زیر گفت‌وگو کنید.

پرسش‌ها

۱ داستان با چه واقعه‌ای شروع می‌شود؟

۲ شخصیت اصلی داستان که بود و چند پسر داشت؟

۳ اولین سواری که به کلبه نزدیک شد، که بود؟

۴ لشکریان مغول چه زمانی به کلبه رسیدند؟

۵ نام فرماندهی مغولان چه بود؟

۶ مغولان برای بیرون کشیدن پیرمرد و پسرانش از کلبه به چه کاری دست زدند؟

۷ پیرمرد در آخرین لحظه‌ی زندگی چه گفت؟



حکایت



انواع مردم

بدان که مردم از سه جنس‌اند:
بعضی چون غذا هستند که وجودشان برای ما لازم است
و بعضی چون دارو هستند که فقط گاهی به آنها نیاز داریم
و برخی دیگر مانند بیماری هستند که ما هرگز به آنها نیاز نداریم ولیکن گاهی
گرفتارشان می‌شویم که در چنین هنگامی باید صبر و تحمل داشته باشیم تا به سلامت
از دست آنها، رها شویم.

ابو حامد، امام محمد غزالی، کیمیای سعادت با اندکی تغییر و بازنویسی



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

درک مطلب



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



همه از خاکِ پاکِ ایرانیم بخوان و حفظ کن

ما که اطفالِ این دبستانیم
همه با هم برادرِ وطنیم
اشرف و آنجَبِ تمامِ مِلَلِ
وطنِ ما به جایِ مادرِ ماست
شکر داریم کز طفولیت
چون که حُبِّ وطنِ زِ ایمان است
گر رسد دشمنی برای وطن
همه از خاکِ پاکِ ایرانیم
مهربان، هچو جسم با جانیم
یادگارِ قدیمِ دورانیم
مادرِ خویش را نگهبانیم
درسِ حُبِّ الوطن، همی خوانیم
ما یقیناً ز اهلِ ایمانیم
جان و دل، رایگان بیفشانیم

«ایرج میرزا» 



۱ در بیت «گر رسد دشمنی برای وطن جان و دل، رایگان بیفشانیم»، واژه‌ی

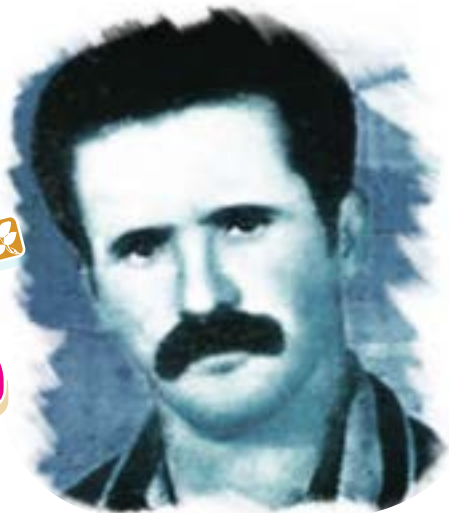
«دشمنی» با چه آهنگی خوانده می‌شود؟ چرا؟

۲ چرا در بیت سوم عنوان شده است که «یادگار قدیم دورانیم»؟



دریاقلی

درس هشتم



در تاریخ، انسان‌های بسیاری بوده‌اند که همی توان و جان خود را برای رسیدن به هدف خویش فدا کرده‌اند و گاهی نجات مردمی یا آینده‌ی ملتی به هوشیاری و فداکاری و تصمیم بهنگام و جان فشانی به موقع یک نفر یا جمعی محدود، وابسته می‌شود. در همی جوامع بشری، فداکاری چنین انسان‌هایی را ارج می‌نهند و تلاش می‌کنند خاطره‌ی آنها را در تاریخ و ادبیات و آثار هنری خود حفظ کنند.

در داستان‌های کهن ایرانی، آرش، دلاورمردی بود که وقتی قرار شد کمانداری ایرانی، تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آمد، مرز ایران باشد، دلیرانه بر قلّه‌ی دماوند برآمد و تیری در چله‌ی کمان نهاد و با پرتاب کردن آن، سرزمین ایران را از یگانگان رهایی بخشید و جان خود را در این راه فدا کرد. خاطره‌ی این جان فشانی در راه پاسداری از میهن، هنوز در یادها زنده است. این سرزمین در هر روزگاری، پهلوانان و نام‌آوران بی‌شماری را در خود پروراند است.

شهید «دریاقلی سورانی» یکی از دلاورمردان دوران دفاع مقدّس بود که در نخستین ماه‌های جنگ تحمیلی با فداکاری شگفت‌انگیز خود، مانع سقوط شهر آبادان شد. شغل

دریاقلی، اوراق فروشی بود. او در آن هنگام به همراه فرزند خردسال خود در گورستانی از اتومبیل‌های فرسوده در «کوی ذوالفقاری» در حاشیه آبادان زندگی می‌کرد. او در یک شب تاریک، ناگهان متوجه شد که سربازان دشمن بعثی به صورتی غافلگیرکننده از رودخانهی بهمن شیر گذشته‌اند و می‌خواهند شهر محاصره شدهی آبادان را به اشغال کامل خود دریاورند. دریاقلی، فوراً بی‌سر و صدا سوار بر دوچرخه شد و به راه افتاد.

دریاقلی در آن شب پاییزی نیم آبان ماه ۱۳۵۹ با همی توان و قدرت، رکاب می‌زد. انگار کسی در گوشش می‌گفت: دریاقلی رکاب بزن، همه چیز به جوانمردی تو وابسته است. اگر کوتاهی کنی، همی شهر و دیار نابود خواهد شد.

دریاقلی! رکاب بزن، یا علی بگو	چشم انتظارِ همت تو، دین و میهن است
فردا اگر درنگ کنی، کوچه‌های شهر	میدان جنگ‌تن به تن و تانک باتن است
از راه اگر بمانی و روشن شود هوا	تکلیف شهر خاطره‌های تو، روشن است
دریاقلی! به وسعتِ دریاست نام تو	تاریخ در تلفظِ نام تو آنگن است



اما دریاقلی، همچون دریایی خروشان بود، با تمام وجود تلاش می‌کرد از میان‌گشتی‌های دشمن و آتش خمپاره‌ها بگذرد و زودتر از سربازان بعثی، خود را به شهر برساند. او توانست، کوی ذوالفقاری تا شهر آبادان را در کوتاه‌ترین زمان، رکاب بزند و خود را به سرعت به شهر برساند و با فریادهایش، مردم و مدافعان شهر را از نفوذ دشمن باخبر کند. مردم و مدافعان آبادان، بی‌درنگ به هر وسیله‌ای که ممکن بود در برابر دشمن به کار آید به مقابله با دشمن پرداختند و توانستند در نبردی نابرابر، که در تاریخ دفاع مقدس به نام «عملیات کوی ذوالفقاری» معروف است، نفوذ دشمن را به آبادان ناکام بگذارند و او را با تلفات بسیار و شکستی سخت به عقب برانند.

دریاقلی در همین نبرد به شدت زخمی شد و در راه انتقال به پشت‌جهه به شهادت رسید. مزار این شهید دلاور در بهشت زهرا (س) در تهران قرار دارد. بی‌شک اگر دریاقلی در آن شب سرنوشت‌ساز، دچار ترس و تردید می‌شد و اگر تنها به نجات خود و خانواده‌اش می‌اندیشید یا اگر اندکی کوتاهی می‌کرد و نمی‌توانست به موقع خود را به شهر برساند، خدا می‌دانست چه اتفاقات ناگواری می‌افتاد!

محمد رضا ترکی

درک مطلب



۱ منظور از مصراع «چشم انتظار همّت تو، دین و میهن است» چیست؟

۲ به نظر شما میان کار آرش با دریاقلی چه شباهتی هست؟

۳ چرا دریاقلی توانست چنان کار بزرگی انجام دهد؟

۴ اگر به جای دریاقلی بودید، چگونه رزمندگان را از وجود دشمن آگاه می‌کردید؟

۵



توجه به **نشانه‌های نگارشی** به خواندن بهتر و درک معنی و مفهوم متن، کمک می‌کند. ■ منظور از نشانه‌های نگارشی به کاربردن علامت‌ها و نشانه‌هایی است که خواندن و در نتیجه، فهم مطالب را آسان می‌کند.

چند نمونه از نشانه‌های پُر کاربرد عبارت است از:

- ۱ **نقطه (.)**: علامتی است که توقف در خواندن را نشان می‌دهد و در پایان جمله می‌آید.
- ۲ **ویرگول یا درنگ نما (،)**: نشانه‌ای برای درنگ کوتاه است که میان عبارت‌ها یا جمله‌ها و برای جدا کردن کلمه یا عبارت توضیحی یا جدا کردن اسم‌های اشخاص و ... به کار می‌رود.
- ۳ **دو نقطه (:)**: پیش از نقل قول مستقیم، هنگام توضیح دادن، شمردن اجزای یک چیز و هنگام معنی کردن کلمه به کار می‌رود.
- ۴ **علامت سؤال (؟)**: در پایان جمله‌های پرسشی یا برای نشان دادن شک و تردید یا ریشخند و ... به کار می‌رود.
- ۵ **نشانه‌ی بیان عاطفه یا تعجب (!)**: در پایان جملات تعجبی و جمله‌هایی به کار می‌رود که یکی از حالات عاطفی مثل آفرین، تأکید، افسوس، آرزو، دعا، ندا و ... در جمله باشد.



۱ **داستانی از شهدای حماسه‌ساز دفاع مقدّس انتخاب کنید و در گروه بخوانید و درباره‌ی عناصر و ویژگی‌های آن گفت‌وگو کنید.**

۲ **داستانی در مورد عشق به میهن بیابید و در کلاس تعریف کنید.**



بخوان و بیندیش



تندگویان

جنگ در مناطق جنوبی و غربی میهن عزیز ما تازه آغاز شده بود. در یکی از جبهه‌ها، نیروهای دشمن در حدود چهل پنجاه نفر از هموطنان ما را به اسارت گرفته بودند. وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران نیز در میان این اسیران بود. محمدجواد تندگویان در خرداد ماه سال ۱۳۲۹ در جنوب شهر تهران به دنیا آمد. محیط خانه، او را از همان دوران کودکی با اسلام و قرآن و درس محبت به خاندان پیامبر آشنا کرد. زینت خانه‌شان کتاب بود. پدرش کتاب‌ها را با صدای بلند می‌خواند و او آنچه را می‌شنید در حافظه‌ی خود، نگه می‌داشت و برای دوستانش بازگو می‌کرد. تندگویان در دوران تحصیل، دانش‌آموزی جدی و ساعی بود و بیشتر خرج تحصیل خود را از راه کار کردن تأمین می‌کرد. یکی از اقدامات مردمی برای رشد و گسترش فرهنگ اسلامی در آن سال‌ها، تأسیس هیئت‌های جوانان در جنوب شهر بود. این هیئت‌ها با کمک افراد متدین شکل می‌گرفت. جواد با حضور در یکی از این هیئت‌ها، که در محله‌ی «خان‌آباد» تشکیل شده بود، تلاش‌های انقلابی خود را به‌طور جدی

آغاز کرد. «جهان پهلوان تختی» هم در این جلسات، شرکت می‌کرد.

پس از پایان دوره‌ی دبیرستان در امتحان ورودی چند دانشگاه قبول شد و از آن میان تحصیل در رشته‌ی مهندسی پالایش نفت در دانشکده‌ی نفت آبادان را انتخاب کرد.

در دانشکده‌ی نفت آبادان در کنار تحصیل علم، دانشجویان را با حقایق اسلام آشنا و به مبارزه با حکومت شاه تشویق می‌کرد. پس از پایان دانشکده، در دوره‌ی سربازی، به جرم انتشار اعلامیه‌ی رهبر محبوب خود، امام خمینی (ره) که در آن زمان در کشور عراق در تبعید به سر می‌برد، دستگیر شد و به زندان افتاد. در دوره‌ی زندان، هم‌زمان با تحمّل انواع شکنجه به دفاع از اسلام و گسترش مطالعات خویش ادامه داد. هم‌زمان با نخستین سال‌های آزادی وی از زندان، قیام‌های مردمی برای شکل‌گیری انقلاب اسلامی آغاز شد. مهندس تندگویان، که تحقّق همه‌ی امیدها و آرزوهای خود را در پیروزی انقلاب اسلامی می‌دید، همراه با ملت به پا خاسته‌ی ایران به صحنه‌ی مبارزه، قدم گذاشت.

شهید تندگویان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مدیر شرکت ملی مناطق نفت‌خیز جنوب شد و پس از چندی به‌عنوان وزیر نفت در دولت جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردید. در شهریور ماه همان سال (۱۳۵۹)، نیروهای عراقی به کشور ما حمله کردند و جنگ آغاز شد. پالایشگاه آبادان و لوله‌های انتقال نفت به شدت آسیب دید. تندگویان مرتّباً در کنار کارگران و مهندسان و در نزدیکی صحنه‌های پرخطر جنگ، حضور می‌یافت. در یکی از همین بازدیدها بود که در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۹ همراه معاونان خویش به اسارت نیروهای دشمن درآمد. همین که متوجه شدند او وزیر نفت است، وی را به بغداد بردند.

تندگویان در زندان‌های بغداد نیز از یاد خدا و تلاوت قرآن غافل نبود؛ زیر شکنجه‌های بی‌رحمانه‌ی دژخیمان حکومت صدام، مانند کوهی استوار ایستادگی و مقاومت کرد.

جنگ تحمیلی پس از هشت سال، با فداکاری و دفاع دلیرانه‌ی مردم ایران پایان یافت و مبادله‌ی اسیران آغاز شد. اسیران جنگی که در زندان‌های صدام گرفتار بودند، به میهن بازگشتند و مردم قدرشناس ایران به گرمی از آنان استقبال کردند. این رزمندگان فداکار را به پاس ایثار و استقامتشان «آزادگان» نامیدند؛ اما از تندگویان دلاور، خبری نشد.

دولت جمهوری اسلامی ایران برای آزادی مهندس تندگویان، تلاش فراوان کرد و به همه‌ی مدّعیان دروغین حقوق بشر، شکایت نوشت اما تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. سرانجام، معلوم شد که این مهندس شجاع، که همه‌ی وجودش از ایمان به خدا و عشق به اسلام و انقلاب سرشار بود، زیر شکنجه‌ی ظالمانه‌ی نیروهای دشمن، غریبانه به شهادت رسیده است؛ اما تاریخ شهادت او را کسی

نمی‌داند. آنان که می‌دانند، خاموش مانده‌اند. عاقبت، یوسف گم‌گشته پیدا شد و پیکر پاک او را در آذر ماه سال ۱۳۷۰ پیچیده در پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی ایران به وطن بازگرداندند.

«زندگی نامه‌ی شهید تندگویان»، با کمی کاهش 



«دلا، دیدی آن عاشقان را؟
جهانی، رهایی در آوازشان بود
و در بند، حتی
قفس، شرمگین از شکوفایی شوق پروازشان بود!»

(سید حسن حسینی)

درک و دریافت

۱ به نظر شما، چرا اسیران جنگی در دوران دفاع مقدّس، «آزاده یا آزادگان»، نامیده شده‌اند؟
۲ در این متن به کدام‌یک از داستان‌های قرآنی اشاره شده است؟ ارتباط آن را با این متن، توضیح

دهید.